روزنامه شرق

چرا فامیل‌بازی[1] از دل جنگ سرد سر برآورد

سرمایه‌داری برنده جنگ سرد نبود

سامی جی کَرَم

وقتی ۲۶ سال پیش اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، همگان بر این عقیده بودند که غرب پیروز جنگ سرد شده است. رفاه و آزادی‌های شهروندان کشورهای غربی برخلاف رکود اقتصادی و اختناق سیاسی در دولت‌های کمونیستی نیز بر این مسئله مهر تأیید می‌زد. نتیجه‌گیری طبیعی در آن زمان که بعدها نیز بارها تکرار شد، این بود که سرمایه‌داری سرانجام موفق به شکست کمونیسم شده است. این گزاره تکرارشونده فقط تا اندکی درست بود. اگر کسی سرمایه‌داری و کمونیسم را به‌عنوان دو قهرمان دنیای بعد از جنگ جهانی دوم می‌دید، خب این نتیجه‌گیری که دومی ضربه سهمگینی خورده است، کار چندان سختی نبود. بااین‌حال، یک بازیگر سوم و قَدر نیز در میان این وجود داشت. این همان نظامی است که امروز به‌عنوان هزار فامیل شناخته می‌شود. حتی اگر سرمایه‌داری در سال ۱۹۹۱ میلادی بر دو رقیب خود فائق آمده باشد، این یک پیروزی کوتاه‌مدت بود و در سال‌های متعاقب آن، این نظام هزار فامیل است که سهم بیشتری از فعالیت اقتصادی به دست آورده است. تحقیقی درباره چگونگی توزیع قدرت و ثروت در جهان به‌خوبی این مسئله را مشخص می‌کند: فامیل‌بازی و نه سرمایه‌داری در نهایت بر جهان استیلا یافته است.

هزارفامیل چیست

در یک مقاله دیگر علت مخالفتم را با استفاده از عبارت «سرمایه‌داری فامیلی» تشریح کردم با این استدلال که فامیل‌بازی خود آنتی‌تز اصول سرمایه‌داری است و نباید آن را به‌عنوان انحرافی از سرمایه‌داری دید. هزار فامیل بیشتر نظامی مجزا است که در میانه سرمایه‌داری و سوسیالیسم دولتی قرار می‌گیرد. وقتی یک کشور از سرمایه‌داری به سمت سوسیالیسم حرکت می‌کند، دوره انتقالی وجود دارد که در آن گروهی خاص قدرت را در دست می‌گیرند. فامیل‌بازی انتقالی ادعا می‌کند که سرمایه‌دارانه است درحالی‌که سوسیالیسم مدعی مساوات‌طلب‌بودن است. البته این دو به استثنای اندازه خانواده‌هایی که در رأس قرار دارند، بسیار به هم شبیه‌اند. در جوامع هزار فامیل، گروهی بزرگ‌تر سهم بیشتری از ثروت جامعه را برای خودش و وابستگانش کنار می‌گذارد. در نظام‌های به‌اصطلاح سوسیالیستی و تاکنون موجود، گروهی کوچک‌تر برای کسب ثروت و قدرت مبارزه می‌کند؛ حداقل تجربه تاریخی تا به امروز چنین چیزی را نشان داده است. علت این است که اقتصادی‌های مساوات‌طلب [سوسیالیستی] معمولا کارایی و بهره‌وری کمتری در تولید ثروت داشته و همین مسئله رقابت برای کسب ارزش اضافی را دامن می‌زند.

مالکولم اس. اسلیتر از دانشگاه هاروارد تعریفی کارراه‌انداز از هزارفامیلی به‌عنوان مرحله گذار میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم ارائه می‌کند، هرچند او از همان عبارت «سرمایه‌داری فامیلی» استفاده می‌کند. او در مقاله‌اش با عنوان «سرمایه‌داری فامیلی، سبک آمریکایی: درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم؟» می‌نویسد: «سرمایه‌داری هزار فامیل که از ویژگی‌های اساسی و بنیادین‌اش تهی شده است، دیدگاهی مشترک را در میان صنایع، قانون‌گذاران و کنگره تعمیم می‌دهد که به اتخاذ سیاست‌های دوستدار تجارت و سرمایه‌گذاری‌هایی می‌انجامد که در خدمت منافع شخصی و به ضرر منافع عمومی‌اند».

به طور خلاصه اینکه، هزارفامیلی زمانی رخ می‌دهد که مقامات دولتی و نخبگان تجاری برای کسب سود دست‌به‌دست هم می‌دهند؛ شیوه‌هایی از کسب سود که در غیر از این حالت ممکن نبود. این ائتلاف هم دموکراسی را در دولت و هم رقابت را در تجارت تضعیف می‌کند و ازاین‌رو، تأثیرات منفی کوتاه‌مدت و بلندمدتی در پی دارد. در مورد اول، اصول دموکراتیک نمایندگی صادقانه و دسترسی برابر در نتیجه این نفوذ سیاسی به خطر می‌افتد زیرا در این شرایط، به افراد و گروه‌ها به واسطه ارتباطات‌شان وعده کمک‌های مالی کلان یا فرصت‌های شغلی اغواکننده داده می‌شود. در مورد دوم نیز، اصول رقابت آزاد و پاداش‌های عادلانه زیر پا گذاشته می‌شود؛ بارها شاهد آن بوده‌ایم که سرمایه‌داران ضعیف یا ورشکسته تلاش می‌کنند تا از طریق وضع قوانین و مقررات مساعدتر برای بهبود اوضاع خود یا انداختن هزینه‌های خود بر دوش دولت در صورت اجتناب‌ناپذیربودن ورشکستگی، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. تحت نظام هزار فامیل، تمام این بده‌بستان‌ها به امری رایج و عادی بدل می‌شود، اما بهره‌گیری از این موقعیت‌ها فقط برای دانه‌درشت‌ها ممکن و میسر است؛ آن هم از جیب کسب‌وکارهای کوچک‌تر و شهروندان عادی.

سالتر در ادامه سه عنصر اصلی را در سرمایه‌داری هزار فامیل شناسایی می‌کند: کمک‌های مردمی به مقامات منتخب، لابی سنگین کنگره و آژانس‌های قانون‌گذار و چرخش افراد میان بخش‌های دولتی و خصوصی. هرچند صنایع بسیاری می‌توانند از رانت‌خواری منتفع شوند، برخی صنایع به شکل تاریخی نسبت به دیگران برای این کار مستعدترند. آن‌طور که اکونومیست اشاره می‌کند، تأمین مالی (فاینانس)، انرژی، زیرساخت و بخش‌های املاک همگی ید طولایی در جذب و پرورش نظام‌های هزار فامیل دارند.

چهره‌زشت هزارفامیلی

حال که نظام هزار فامیل را تعریف کردیم، باید اهمیت آن را در جهان امروز بررسی کنیم. البته بررسی این مسئله بسیار دشوار است زیرا پیوندهای میان انگیزه‌های شخصی و سیاست عمومی همیشه غیرقانونی و آشکار نیستند. بنابراین دشوار است که وزن و میزان این هزارفامیلی را در یک شرایط خاص بررسی کرد: یعنی سخت است قضاوت کنیم که آیا این یک مشکل بزرگ است یا کوچک. بااین‌حال، می‌توانیم با نگاه‌کردن به نتایج و وضعیت اقتصادی، درباره اینکه فامیل‌بازی به چه میزان در یک اقتصاد رخ می‌دهد، نتایجی بگیریم. در اینجا می‌توانیم چهار مشخصه را بیاوریم که نشان می‌دهد در کجاها این فامیل‌بازی وجود دارد؛ نخست اینکه اگر یک کشور از لحاظ شاخص‌های فساد نمره ضعیفی بگیرد، این مسئله باید زنگ خطر را برای آن کشور به صدا درآورد. در چنین کشورهایی، دولت و نخبگان تجاری دوشادوش هم و به طرقی کار می‌کنند که با تنگ‌کردن عرصه بر رقبا، سهم خود از قدرت و ثروت را افزایش دهند. در بسیاری موارد، این نخبگان سیاسی که به واسطه روابط خویشاوندی یا دوستی به هم پیوند خورده‌اند، از سوی شرکت‌های خارجی که عموما در حوزه‌های انرژی و معدن فعالیت دارند، تطمیع می‌شوند با این هدف که درمقابل مجوز اکتشاف را برای این شرکت‌ها محفوظ نگه دارند. یک‌بار دیگر در اینجا سودهای کلان و حجم بالای پول، جایگاه و موقعیت نخبگان را تثبیت می‌کند. برخی کشورهای تولیدکننده نفت نمونه خوبی برای این پدیده هستند. من‌باب نمونه، سرانه تولید ناخالص داخلی گینه استوایی به‌عنوان یک کشور کوچک با ذخایر غنی نفتی در سال ۲۰۱۲ میلادی و پیش از سقوط قیمت نفت، ۴۸ هزار دلار بود. با این حال، این کشور میان ۱۸۷ عضو سازمان ملل، رتبه ۱۴۴ را از لحاظ ضریب جینی که معیاری برای نابرابری درآمدی است، دارا بود. این کشور از لحاظ شاخص‌های فساد نیز عملکرد ضعیفی داشت زیرا گفته می‌شود که بخش عظیمی از درآمدهای نفتی به جیب نزدیکان رئیس‌جمهور و خانواده‌اش ریخته می‌شود.

بسیاری از دانه‌درشت‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه با بستن و مسدودکردن چرخه سالم گردش پول، بخش عظیمی از دارایی‌های نقدی خود را در بخش املاک و مستغلات شهرهای غربی ازجمله لندن و نیویورک یا در حساب‌های بانک‌های سوئدی می‌خوابانند. بخش قابل‌توجهی از این دارایی‌ها به سمت مدیران دارایی، شرکت‌های سرمایه‌گذاری و دیگر مراکز مالی جهان سرازیر می‌شود؛ شهرهایی مانند جزایر کیمن، پاناما، قبرس و دیگر بهشت‌های مالیاتی.

شواهد و قرائن حاکی از آن است که نظام اقتصادی پیروز بعد از فروپاشی شوروی، سرمایه‌داری وارداتی از غرب نبود، بلکه این نظام هزارفامیل بود که از دیگر قسمت‌های جهان به ایالات متحده و اروپا نیز تسری پیدا کرد. رابطه مرموز میان دولت ترامپ و منافع نامشخص روس‌ها، این مفهوم را قوت می‌بخشد که پول و نفوذ نشئت‌گرفته از اقتصادهای کوچک‌تر می‌تواند تأثیرات مخرب عمیقی بر نهادهای کشورهای متمول غربی داشته باشد

هزارفامیلی علیه آزادی و دموکراسی

دومین شاخص اینکه اگر کُمیت یک کشور از لحاظ تکثرگرایی و فضای باز سیاسی، استقلال نظام قضائی، برابری جنسیتی یا حقوق بشر لنگ بزند، بدون شک باید هزارفامیلی را در این مسئله دخیل دانست. به‌عنوان مثال، شاخص حاکمیت قانون که از سوی پروژه عدالت جهانی ایجاد شده، ونزوئلا را در پایین‌ترین رده نشان می‌دهد؛ حتی پایین‌تر از افغانستان جنگ‌زده. این کشور همچنین از لحاظ شاخص دولت باز، عدالت شهروندی و عدالت قضائی نمره پایینی می‌گیرد. در اینجا یک‌بار دیگر، تعجبی ندارد که تصمیمات سیاسی و تجاری از سوی گروه کوچکی از افراد اتخاذ می‌شوند. ونزوئلا نمونه حی‌وحاضر از هزارفامیلی سوسیالیستی است که در آن گروهی از نخبگان دوران پیشاچاوز کنار گذاشته شده و با ساختار قدرت جدیدی جایگزین شده‌اند که ادعای برابری‌طلبی دارد اما اساسا به اندازه همان ساختار قبلی مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی و دوستی است.

اقتصاد ونزوئلا در سال‌های اخیر روندی نزولی داشته اما مسئولان در همین دوران سودهایی کلان به جیب زده‌اند. فعالان سیاسی، اعضای خانواده هوگو چاوز، رئیس‌جمهور پیشین ونزوئلا، را به این متهم می‌کنند که از کیسه ملت، ثروت‌هایی هنگفت انباشت کرده‌اند. گفته می‌شود که خلف او، رئیس‌جمهور نیکلاس مادورو، یکی از پردرآمدترین سیاست‌مداران در جهان محسوب می‌شود. نزدیکان و ملازمان مادورو نیز از حضور او در کاخ ریاست‌جمهوری بی‌نصیب نبوده‌اند. اینها همه در شرایطی صورت می‌پذیرد که شرایط زندگی شهروندان متوسط‌الحال ونزوئلایی در سال‌های اخیر به‌شدت افت کرده است.

سومین شاخص اینکه اگر اقتصاد یک کشور به جای بهره‌وری و نوآوری، بیش از اندازه به صادرات مواد خام یا کالاهای با ارزش افزوده اندک متکی شد، می‌توان نشانه‌هایی از فامیل‌بازی را سراغ گرفت. گینه استوایی و ونزوئلا مصادیق خوبی در این زمینه هستند. بااین‌حال در میان کشورهای بزرگ‌تر، برزیل و روسیه نیز به‌خوبی در ذیل این تعریف قرار می‌گیرند. هر دو کشور تا حد زیادی به صادرات کالا متکی بوده و هر دو از فساد منتشر و فامیل‌بازی رنج می‌برند. برای مثال، در برزیل تبانی میان دولت و بخش تجارت به‌خوبی خود را در شبکه‌ای از رسوایی‌های مقامات دولتی و مدیران اجرائی در شرکت‌های فعال در حوزه‌های انرژی، زیرساخت و مالی ازجمله «پتروبراس»، «ادربرشت» و «بی‌تی‌جی پاکچوال» نشان داد.

به‌کام کشورهای درحال توسعه

چهارمین عامل اینکه نابرابری درآمدی می‌تواند از نقش هزارفامیلی در کاهش رقابت در حوزه اقتصاد حکایت داشته باشد. جالب اینکه کشورهای توسعه‌یافته نیز در برابر این بیماری مصون نیستند؛ درست همان‌طور که در ایالات متحده از دهه ۱۹۹۰ به بعد شاهد رشد توأمان و شانه‌به‌شانه فامیل‌بازی و نابرابری هستیم. بخش زیادی از این نابرابری نتیجه فربه‌شدن افرادی است که در زیربخش‌های صنایعی مانند انرژی، تأمین مالی، حقوق و املاک فعالیت دارند. شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه هزارفامیلی مشکلی مسری در کشورهای عضو بریک و دیگر کشورهای در حال توسعه است. اما این هزارفامیلی چقدر اقتصادهای این کشورهای غربی را فاسد کرده است؟ این سؤال مهمی است زیرا این جوامع به خاطر شایسته‌سالاری و برخورداری از نهادهای متوازن همواره به خود بالیده‌اند. اما به طرق مختلفی می‌توان این مسئله را ارزیابی کرد: اول اینکه با ردگیری حجم پولی که از کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه‌یافته سرازیر شده است؛ دوم از طریق همان چهار شاخص فوق‌الذکر. شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه نخبگان کشورهای توسعه‌یافته از ثروت تولیدشده در چین و دیگر کشورهای در حال توسعه بهره برده‌اند. صندوق‌های سرمایه‌گذاری در قالب کارمزدهای تضمین و سود وام از سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰، میلیاردها دلار به جیب زده‌اند. این نخبگان سیاسی با مجیزگویی رهبران سیاسی و دیگر کارگزاران قدرت، به قراردادهای بزرگی دسته یافته‌اند که برخی از آنها به نفع مردمان این کشورها نبوده است. من‌باب نمونه، مشخص است که برخی کشورهای نفت‌خیز در آفریقا قراردادهایی را با برخی شرکت‌های انرژی خارجی منعقد کرده‌اند که به نفع نخبگان داخلی اما به ضرر کشور و شهروندان بوده است. علاوه بر این، طبق تخمین شبکه عدالت مالیاتی، در سال ۲۰۱۶ میلادی رقم ۱۲ هزار میلیارد دلار از کشورهای در حال توسعه به سوی بهشت‌های مالیاتی خارجی سرازیر شده است.

الیگارشی مالی و املاک سوپرلوکس

املاک و مستغلات نیز می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد؛ از طریق فروش آپارتمان در بازارهای باثبات به الیگارشی‌های اقتصادهای فاسد و نوظهور. تزریق پول به صندوق‌های سرمایه‌گذاری و مستغلات سوپرلوکس اغلب یک اقدام سرمایه‌گذارانه ضعیف است ولی برای یک الیگارشی ثروتمند، به هر حال این اقدامات از نگه‌داشتن پول در کشور امن‌تر است؛ آن هم در کشورهایی که تغییرات سیاسی می‌تواند در هر لحظه این الیگارشی مالی را در خطر سلب مالکیت قرار دهد. بازار خانه‌های سوپرلوکس برای سال‌های متمادی در آمریکا داغ بود و سالانه میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری خارجی به شهرهایی مانند نیویورک و میامی سرازیر می‌شد. بنا بر گزارش واشنگتن‌پست، در سه‌ماهه پایانی سال ۲۰۱۵ میلادی، ۵۸ درصد از تمامی معاملات مسکن یعنی بیش از سه میلیون معامله از سوی شرکت‌های مسئولیت محدود انجام شده بود. این معاملات معادل ۲/۶۱ میلیارد دلار بوده است. با نگاهی به این چهار شاخص، می‌بینیم که هر چهار شاخص به شکلی بارز در اقتصادهای غربی مسلط و غالبند. از نخستین سال‌های دهه ۱۹۹۰، سهم بخش مالی و دیگر صنایع رانت‌خوار از تولید ناخالص داخلی و از منافع شرکتی به‌سرعت افزایش یافته است. استقلال نظام قضائی نیز به همین نحو در سال‌های اخیر زیر سؤال رفته است؛ یکی به خاطر سیاست چرخش افراد بین بخش‌های دولتی و قضائی و همچنین به علت آن چیزی که جسی آیزینگر از آن تحت عنوان «آشنایی نخبگان» یاد می‌کند که براساس آن، افرادی که هم دانشگاهی یا همکار بوده‌اند، ترجیح می‌دهند به جای رقابت، راه همکاری با هم را در پیش گیرند؛ حتی وقتی تقابل و رقابت ضروری است. در این حین، بهره‌وری ایالات متحده در سال‌های اخیر راکد مانده و درآمدهای شرکتی ایالات متحده بیش‌ازپیش به عملیات خارجی وابسته شده است و آخر اینکه همان‌طور که اقتصاددانانی ازجمله توماس پیکتی اشاره کرده‌اند، تمرکز و انباشت ثروت از سال ۱۹۸۰ به بعد به صورت مداوم افزایش یافته است. پیکتی در کتاب خود نشان می‌دهد که در یک بازه ۳۰ساله بعد از ۱۹۵۰، درصد درآمد دهک بالایی برای حدود سه دهه نزدیک به ۳۰ درصد باقی مانده بود اما از سال ۱۹۸۰ به بعد این درصد تا به امروز به صورت مستمر و تدریجی افزایش یافته و اکنون نزدیک به ۵۰ درصد است. البته نمی‌توان همه‌چیز را به پای فامیل‌بازی و افول رقابت گذاشت. فناوری و امکان توسعه و گسترش برندها به بازارهای خارجی نیز در این زمینه نقش داشته است.

فامیل‌بازی ظفرمند

شواهد و قرائن حاکی از آن است که نظام اقتصادی پیروز بعد از فروپاشی شوروی، سرمایه‌داری وارداتی از غرب نبود، بلکه این نظام هزارفامیل بود که از دیگر قسمت‌های جهان به ایالات متحده و اروپا نیز تسری پیدا کرد. این روزها در صدر اخبار، رابطه مرموز میان دولت ترامپ (که جمعی از فعالان حوزه مالی، املاک، انرژی و حقوق را دربر می‌گیرد) و منافع نامشخص روس‌ها، این مفهوم را قوت می‌بخشد که پول و نفوذ نشئت‌گرفته از اقتصادهای کوچک‌تر می‌تواند تأثیرات مخرب عمیقی بر نهادهای کشورهای متمول غربی داشته باشد. خود برند فامیلی ترامپ، تمام معذوریت‌های اخلاقی اسلافش را به سخره گرفته است. این‌چنین سطح و میزانی از فامیل‌بازی در ایالات متحده اگر نگوییم بی‌سابقه، حداقل کم‌سابقه بوده است. اما این فامیل‌بازی نه از خلأ، بلکه از دل دهه‌ها فساد زیرپوستی و خزنده بیرون زده است؛ دهه‌هایی که در آن اقتصاد به‌ظاهر آزاد ایالات متحده رفته‌رفته از اصول سیاست اقتصاد آزاد دیرینه‌اش فاصله گرفته و به دام شکلی ناب از هزارفامیلی افتاد.

پی‌نوشت:

1- Cronysm به معنای اعطای امتیازات ویژه ازجمله پست‌های مهم و رانت‌های مالی به آشنایان و گروهی از افراد معتمد است که در آن تعهد و وفاداری بر تخصص پیشی می‌گیرد.

منبع: Foreign Affairs

نگاه

آمریکا در دوراهی ترکیه یا ونزوئلا شدن

«دونالد ترامپ»، رئیس‌جمهور آمریکا، با توجه به اقدامات فراقانونی اخیرش علیه هرگونه چالشی که متوجه دولتش باشد، آمریکا را با ریسک تبدیل‌شدن به کشوری مثل ترکیه یا ونزوئلا مواجه کرده است. درحال‌حاضر به نظر می‌رسد ترکیه همچنان به دنبال عضویت در اتحادیه اروپا است اما از زمان کودتای نافرجام جولای سال گذشته تاکنون تعداد دستگیرشدگان در این کشور از سوی دولت «رجب‌طیب اردوغان»، رئیس‌جمهوری ترکیه، به حدود ۵۰ هزار نفر رسیده و ده‌ها هزار کارمند دولت نیز شغلشان را از دست داده‌اند و اکنون نیز اردوغان دست به کمپینی علیه خبرنگاران و فعالان مخالف خود به اتهام تبانی با دشمنانش زده است.

در ونزوئلا نیز تلفات دور جدید تظاهرات ضددولتی از عدد صد عبور کرده و «نیکلاس مادورو»، رئیس‌جمهور ونزوئلا، به دنبال بازنویسی قانون اساسی به‌عنوان راهی برای کنارزدن موانع است. همچنین «رودریگو دوترته»، رئیس‌جمهور فیلیپین، نیز به‌تندی به منتقدانش تاخته و به آنها نسبت به تبلیغ علیه کمپینش برای مقابله با قاچاقچیان مواد مخدر با استناد به نگرانی‌های حقوق‌بشری هشدار داده است. معمولا از آمریکا به‌عنوان جایی که دموکراسی در آن معنی دارد یاد می‌شود و این کشور نسبت به آنچه تبعات انحراف از این مسیر می‌خواند به دیگران هشدار می‌دهد.

بااین‌حال مشکل این است که درحال‌حاضر در صدر سلسله‌مراتب آمریکا اکنون دیگر وضعیت چندان خوب نیست. آیا در دولت آمریکا تلاش شده تا استقلال قوه قضائیه تضعیف شود؟ بله. آیا تلاش شده که به روزنامه‌نگاران حمله شده و به طور علنی درباره به زندان‌انداختن آنها خیال‌پردازی شود؟ بله. آیا تلاش شده کمپین ارعاب علیه کسانی که علیه شما تحقیقات انجام می‌دهند به راه بیفتد؟ بله. آیا در خفا درباره راه‌های جدید و امتحان‌نشده برای باقی‌ماندن در قدرت در صورت بروز یک فاجعه ازجمله با عفو حتی خودش، صحبت شده است؟ بله.

دونالد ترامپ، مادورو یا اردوغان نیست. او همچنین دوترته هم نیست، هرچند دولت ترامپ به این مردی که خود را قصاب مجرمان نامیده روی خوش نشان داده است. بااین‌حال رفتار ترامپ همواره غیرقابل پیش‌بینی بوده و هرچه بیشتر با پیشرفت تحقیقات مربوط به ارتباط کمپینش با روسیه آزاردهنده‌تر می‌شود. او حتی با کنارزدن وفادارترین دوستانش هم مشکلی ندارد و از نظر او وفاداری یک خیابان دوطرفه نیست.

ما باید پیش‌بینی این وضعیت را می‌کردیم. به خاطر داشته باشید که ترامپ یک‌بار قاضی مربوط به پرونده دانشگاهش را به دلیل اصالت مکزیکی بی‌کفایت خواند. همچنین او به دادگاه‌های آمریکا به دلیل مسدودکردن تلاش‌هایش برای ممنوع‌کردن ورود اتباع مسلمان و پناه‌جویان به آمریکا حمله کرد. در عین حال او جیمز کومی، مدیر سابق اف‌بی‌آی، را هم اخراج کرد و همچنان تلاش می‌کند دست به خراب‌کاری و تضعیف رابرت مولر، بازرس ویژه پرونده ارتباط با روسیه، بزند. او همچنین به اعضای تیم حقوقی‌اش گفته که به بررسی اهرم‌های مربوط به اختیار رئیس‌جمهور برای عفو مجرمان ازجمله حتی خودش بپردازند. بنابراین آمریکا به‌این‌ترتیب کم‌کم در حال تبدیل‌شدن به یک جمهوری صوری و ضعیف است.

منبع: ایندیپندنت

یادداشت

چرخه حیات تروریسم جهادی در خاورمیانه

محمدرضا فولادی

آتش افراط‌گرایی و خشونت منطقه موسوم به خاورمیانه را فراگرفته و با گذر سال‌ها همچنان شعله‌ورتر و گسترده‌تر می‌شود. در شرایطی که برای حدود دو دهه جنگ علیه تروریسم و افراط‌گرایی به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین سیاست‌های مشترک جهانی و منطقه‌ای مطرح شده است؛ اما وضعیت خاورمیانه به لحاظ گسترش امواج افراط‌گرایی، خشونت و تروریسم به طور فزاینده‌ای وخیم‌تر شده و چشم‌انداز روشنی برای تغییر این روند مشاهده نمی‌شود. ظهور و گسترش انواع گروه‌های افراطی تحت عنوان اسلام‌گرایی رادیکال و رونق‌یافتن واردات و صادرات تروریسم از خاورمیانه، نشان‌دهنده وجود زمینه‌های عمیق و حاصلخیز برای رشد افراط‌گرایی در این منطقه است. زمینه‌های شکل‌دهنده افراط‌گرایی در خاورمیانه به شکل پیچیده‌ای حالت شبکه‌ای پیدا کرده‌اند و به‌مثابه تکمیل‌کننده چرخه‌ای شوم عمل می‌کنند. تروریسم جهادی، منازعات فرقه‌ای، بنیادگرایی اسلامی، شاخص‌های فاجعه‌بار اقتصادی، نظام‌های سیاسی عموما شکننده و ناکارآمد، منازعه فراگیر قدرت با حضور همه کشورهای منطقه و قدرت‌های برتر جهانی، تخریب جامعه مدنی و عقب‌ماندگی از چرخه توسعه جهانی نتایج تداوم و بازتولید چرخه شوم خشونت، افراط‌گرایی و انحطاط فراگیر است.

واقعیت‌های اجتماعی در خلأ شکل نمی‌گیرند و همواره زمینه یا زمینه‌هایی به‌تنهایی یا در فرایندی از ترکیب با یکدیگر، موجب حاکم‌شدن وضعیت‌های خاص بر جوامع می‌شوند. ظهور اسلام‌گرایی رادیکال در خاورمیانه و بروز آن در چهره تروریسم موسوم به جهادی معضلی جهانی در منطقه خاورمیانه ایجاد کرده است. این وضعیت به شدت امکانات توسعه و هم‌گرایی در منطقه را تحت تأثیر منفی خود قرار داده و نگاه جهانی به دولت‌ها و ملت‌های واقع در این منطقه را به‌شدت منفی کرده است. پرسش از علت‌های ظهور پدیده غریب و دهشتناکی مانند داعش و سایر گروه‌های موسوم به جهادی، ضرورت بررسی‌های عمیق در مناسبات تاریخی و سرشت مذهبی مردم خاورمیانه را موجب شده است. تروریسم در خاورمیانه به شکل ناامیدکننده‌ای مرتبا شکوفا می‌شود و نتایج مخرب بیشتری به بار می‌آورد. درست زمانی که بسیاری تصور می‌کردند در پی نبرد جهانی علیه تروریسم گروه‌های تروریستی مانند القاعده به‌شدت تضعیف شده‌اند، جریان‌های تکفیری جدید مانند داعش مثل یک جهش ژنتیکی در تروریسم جهادی حیات یافتند. این وضعیت پیچیده را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان با یک متغیر یا حتی متغیرهای چندگانه و نامرتبط توضیح داد؛ در حقیقت امروز با چرخه‌ای از عناصر مولد افراط‌گرایی در خاورمیانه مواجهیم که یک شبکه فعال و بازتولیدکننده خشونت ایجاد کرده‌اند.

عقب‌ماندگی‌های تاریخی جوامع خاورمیانه در قرن‌های نوزدهم و بیستم شرایط خاصی از ورود مدرنیته به این منطقه را رقم زد. تغییر شرایط جهانی و افزایش ارتباطات و پیوندها به شکل محسوسی موجب مواجهه مردم و نخبگان منطقه با مظاهر مادی و نظام ارزشی مدرن شد. ناتوانی نخبگان و رهبران این جوامع در مدیریت برخورد با مدرنیسم، برای دهه‌ها موجب ناکامی‌های فزاینده و شکست‌های اجتماعی شد. این وضعیت پیچیده، زمینه‌های ذهنی و روانی خاصی را در این جوامع پدید آورد که در آینده نقشی ویژه در چرخه تولید افراط‌گرایی ایفا کرد. با آغاز عصر جهانی‌شدن، غلبه روندهای توسعه‌محور در جهان و ظهور پدیده کشورهای درحال‌توسعه، منطقه خاورمیانه نیز با چالش حرکت به سوی توسعه مواجه شد. به‌این‌ترتیب چالش مبنایی کشورهای خاورمیانه برای افزایش قدرت در عرصه بین‌المللی و حفظ انسجام ملی، براساس سنجه‌های ارزشی توسعه در عصر جهانی‌شدن بر محور تکثرگرایی، فردمحوری و اولویت شهروندی و سنجه‌های مادی آن در قالب نظام اقتصادی بازار رقابتی و نظام سیاسی دموکراسی قضاوت می‌شد؛ اما مشکل جدی آنجا بود که نظام‌های سیاسی خاورمیانه نه‌تنها توان و ظرفیت تحمل گذار به توسعه را نداشتند؛ بلکه برقراری یک هارمونی اجتماعی برای خیزش ملی به سوی روند گذار به توسعه نیز با چالش‌هایی عمده روبه‌رو بود. ضعف در ایجاد ترکیبی موفق و همگام از «حفظ انسجام اجتماعی» و «برقراری اجماع میان نخبگان برای دستیابی به الگوی مشترک گذار» موجب شد تا فرایند گذار در کشورهای خاورمیانه متوقف شود یا در عمل به صورتی ناموزون و تنش‌زا پیش رود.

شکست در مدیریت فرایند گذار به توسعه، وضعیت خاصی از تعلیق اجتماعی را در خاورمیانه پدید آورده است؛ تعلیق اجتماعی حاکم بر خاورمیانه نیم‌نگاهی حسرت‌آلود و خشمگینانه به موفقیت نسبی سایر جوامع در پیوند موفق با عصر جهانی‌شدن دارد و نیم‌نگاهی آشفته و درمانده نیز به عصر شکوفایی قدیم در خود حمل می‌کند. در حقیقت وضعیت گسست موجود در خاورمیانه (گسست با روند جهانی‌شدن و توسعه در کنار گسست از نظام ارزشی سنتی) شرایطی مانند فعال‌شدن گسل‌های زلزله‌خیز را پدید آورده است. شکست در پیوند با مظاهر مادی و نظام ارزشی عصر جهانی‌شدن، دو گسل هویتی جدی را در خاورمیانه فعال کرده است: گسل بنیادگرایی و گسل هستی‌شناسی پایان تاریخ. نگرش دینی سَلَفی در نظام معنایی دین اسلام یکی از برداشت‌های قدیمی در حیات مذهبی مردمان خاورمیانه بوده است که هرچند برداشت غالب در میان مسلمانان نبوده؛ اما حامل استعدادهایی خاص در راستای بنیادگرایی در دوران مدرن است. بازتاب برداشت‌های متعصبانه و رادیکال از سَلَفی‌گرایی اسلامی در ارکستراسیون بنیادگرایی مدرن به‌گونه‌ای عجیب مولد خشونت و افراط‌گرایی شده است و به شکلی نوستالژیک خود را در تروریسم جهادی و خلافت فرازمانی و فرامکانی بروز داده است. از سوی دیگر تأثیر شکست نظام‌های سیاسی، نخبگان و رهبران جوامع خاورمیانه در برقراری نسبت صحیح با مدرنیسم، زمینه‌های ذهنی و روانی خاصی در راستای شکل‌گیری گسل هستی‌شناسی پایان تاریخ در این منطقه ایجاد کرده است.

ادامه در صفحه ۱۲